

پیرامون فرهنگ فارسی معین

معین، محمد. ۱۳۷۱. فرهنگ فارسی. ۶ جلد، انتشارات امیرکبیر. چاپ هشتم.

معرفی و توصیف، نقد و بررسی، و احیاناً ذکر نواقص و نقایص و انتقاد سازنده کتاب‌ها و آثار منتشر شده مختلف، عملی است لازم و مفید؛ به‌خصوص در عصر حاضر، به‌علت کثرت روزافزون آنها و ارزش متفاوتشان. چنین کاری باید بر تقوای علمی متکی و بروشی صحیح مبتنی باشد، از حبّ و بغض به‌دور باشد، پیش‌قضاوت در آن راه نیابد؛ و توصیف اثر با ارائه نظر اختلاط پیدا نکند. البته قبل از هرچیز، اثر مورد نظر باید شناخته و درک شود. بنابراین، جمله‌های تلگرافی (نظیر «فلان کتاب خوب است» یا «فلان کتاب بد است»، «خواندن این کتاب را توصیه می‌کنیم»، «از خواندن این کتاب بپرهیزید»...) که منتج از یک توصیف بی‌طرفانه و، به‌تبع آن، قضاوتی آگاهانه نیستند، بی‌ارزش‌اند.

از خواص مهمّ توصیف و نقدی صحیح، کمکی است ذی‌قیمت، از یک طرف، به متخصصان در انتخاب آثار مورد نیاز و، احیاناً، ارائه نظر و نشان دادن راه در پیگیری تحقیقی توسط محقّقی دیگر، و، از طرف دیگر، به صاحب اثر برای اصلاح چاپ‌های بعدی اثرش، در ضمن، از نظر روش کار هم، یک توصیف و نقد صحیح می‌تواند برای نوآموزان این فن آموزنده باشد. به‌خصوص نباید تصوّر کرد که انتقاد علمی از اثری، توهین به صاحب اثر است.

بلافاصله پس از انتشار جلد اول فرهنگ فارسی، تألیف دکتر محمد معین، در سال

۱۳۴۲، مجله زبان‌شناسی کرایتلس^۱ که در ویسبادن آلمان انتشار می‌یابد، نسخه‌ای از آن را جهت معرفی و نقد برای من ارسال داشت. من از سرارادت و باکمال مراقبت این کار را پذیرفتم و با مطالعه دقیق این جلد، وصف و نقد آن را، به زبان فرانسه، تهیه کردم که در شماره ۲، سال نهم (۱۹۶۴)، صفحات ۱۶۲-۱۵۹، این مجله انتشار یافت.^(۱) در این نقد، ابتدا، اهمیت چنین فرهنگی را که از دیرباز ضرورت آن احساس می‌شد، متذکر شدم و توصیف بی‌طرفانه آن را ارائه دادم. همچنین با استفاده از مقدمه مرحوم دکتر معین، به برنامه وسیع او در ایجاد فرهنگ‌های مختلف اشاره کردم. سپس نظرهای خود و انتقاداتی سازنده را بیان داشتم. بدین امید که، به خصوص، بحتمل، در چاپ‌های بعدی مفید باشند. از آنجا که ناشر این فرهنگ قصد تجدید چاپ آن را دارد، دوباره، از سر اخلاص، خلاصه‌ای از این نقد (فقط جلد اول) را تقدیم می‌دارم و به آن نکات دیگری را، که نخواستم در مقاله‌ام به زبان فرانسه گنجانده شود، اضافه می‌کنم.

بدو، باید باز هم از مرحوم دکتر معین به نیکی یاد آورد. او سالیان سال، با تدریس فقه‌اللغه فارسی و تحقیق و تتبع در فرهنگ‌های فارسی و ریشه‌شناسی لغات، استاد چندین نسل دانشگاهی و محقق بوده است. چاپ انتقادی برهان قاطع، با حواشی و تعلیقات مفید و فراوان، علی‌رغم انتقادات سازنده‌ای که می‌توان بر آن وارد ساخت، از کارهای اساسی او است. مرحوم دکتر معین سالیان سال با مرحوم دهخدا همکاری داشته و پس از فوت او ادامه کار لغت‌نامه را سرپرستی کرده است. او از دیرباز به تهیه فرهنگ‌های مختلف فارسی تصمیم گرفته بود و مقدمات این کار را فراهم می‌کرد.

مرحوم دکتر معین در مقدمه مفصل این فرهنگ، ص. چهل و شش - چهل و هفت این برنامه عظیم را چنین بیان می‌کند:

فرهنگ‌های ما - سلسله فرهنگ‌های ما شامل سه گروه است:

الف - فرهنگ‌های عمومی - شامل کتابهای ذیل:

شماره ۱ - فرهنگ (مشروح) زبان و ادب فارسی - شامل لغات زبان فارسی (اعم از ایرانی، عربی، ترکی، مغولی، هندی و اروپایی) فصیح و عامیانه، با

تلفظ‌های مختلف و تاریخچه تلفظ، نوع کلمه از لحاظ دستور، وجوه اشتقاق و ترکیب، تاریخچه استعمال در قرون مختلف، معانی متعدد، شواهد (نظم و نثر)، ترکیبات لغت، مترادفات و متضادات، استعمال کلمه از لحاظ معانی و بیان و غیره. این کتاب برای دانشمندان و محققان تدوین گردیده، و آن شامل چند جلد خواهد بود.

شماره ۲- فرهنگ (بزرگ) فارسی - شامل لغات زبان فارسی (اعم از ایرانی، عربی، ترکی، مغولی، هندی و اروپایی) فصیح و عامیانه با تلفظ‌های مختلف، هویت دستوری، وجه اشتقاق و ترکیب (باختصار)، معانی متعدد، شاهد (نظم و نثر)، مترادف و متضاد. این فرهنگ برای دانشجویان دانشکده‌ها و معلمان و خاورشناسان تألیف گردیده، و شامل چند جلد خواهد بود.

شماره ۳- فرهنگ (متوسط) فارسی - کتاب حاضر در ۴ مجلد (شرح آن بیاید) برای دانشجویان دانشکده‌ها، نویسندگان، گویندگان، بازرگانان، ایران‌شناسان و غیره.

شماره ۴- فرهنگ (کوچک) فارسی - مختصر فرهنگ شماره ۳ در یک مجلد، برای دانش‌آموزان و دانشجویان و کسانی که در آن حدود اطلاع دارند.

شماره ۵ - فرهنگ (مختصر) فارسی - مختصر فرهنگ شماره ۴ در یک مجلد کوچک، برای دانش‌آموزان دوره اول متوسطه و کسانی که در آن حدود آگاهی دارند.

شماره ۶- فرهنگ (جیبی) فارسی - مختصر فرهنگ شماره ۵ در یک مجلد جیبی، برای نوآموزان و مبتدیان و مراجعه سریع دیگر کسان.

ب - فرهنگ‌های اختصاصی مربوط بزبان و ادب فارسی - شامل کتابهای ذیل: ۱- فرهنگ فارسی از لحاظ ریشه‌شناسی و لغت‌شناسی. ۲- فرهنگ فارسی از لحاظ دستور زبان فارسی. ۳- فرهنگ فارسی از لحاظ تلفظ‌های مختلف و تاریخ آنها. ۴- فرهنگ فارسی از لحاظ املاء (رسم الخط). ۵- فرهنگ تصحیفات و تحریفات. ۶- فرهنگ مترادف و متضاد. ۷- فرهنگ فارسی از لحاظ تاریخ و استعمال لغات. ۸- فرهنگ فارسی از لحاظ مورد استعمال و نکات ادبی.

ج - فرهنگ‌های موضوعی - شامل کتابهای ذیل:

۱- فرهنگ عروض فارسی. ۲- فرهنگ هنری (موسیقی، نقاشی، مینیاتور، مجسمه‌سازی، معماری، عکاسی، صحافی، تذهیب و غیره). ۳- فرهنگ

طبیعی (جانورشناسی، گیاه‌شناسی، زمین‌شناسی، فیزیک و شیمی). ۴- فرهنگ پزشکی.

شکی نیست که یک دانشمند، هر چند «علامه» و «ذوفنون» باشد، هرگز نمی‌تواند مدّعی شود که چنین برنامه عظیمی را به‌تنهایی و تحت نام انحصاری خود اجرا کند: دانشمندان فراوانی را باید و متخصصان گوناگون و عمری دراز! دکتر معین، در پایان این برنامه که برای تقدیم فرهنگ‌های مختلف خود ارائه می‌دهد، چنین تذکر می‌دهد:

از میان شش کتاب گروه اول (فرهنگ‌های عمومی) شماره ۳ را برگزیده‌ایم و نخست بطبع و انتشار آن پرداخته‌ایم، زیرا اولاً این فرهنگ حدوسط فرهنگ‌های بزرگتر و فرهنگ‌های کوچکتر است، و میتوان آن را اساس طبع فرهنگ‌های دیگر قرارداد، ثانیاً احتیاج جامعه در مرحله اول بدین فرهنگ بیش از فرهنگ‌های دیگر است.

سپس، در صفحات هشتاد - هشتاد و هفت، نام استادان و همکارانی که از آنان در تنظیم این فرهنگ یاری گرفته شده، آمده و خاطر نشان شده است که:

از سال تحصیلی ۱۳۳۷-۳۸ تاکنون دانشجویان سالهای دوم و سوم دانشکده ادبیات در استخراج لغات و ترکیبات از متون نظم و نثر فارسی از قدیم، متوسط، متأخر و معاصر، با ما همکاری کرده‌اند. تعداد این دانشجویان گرامی از چهارصد متجاوز است، ازین‌رو از ذکر اسامی آنان درین مقدمه - با عرض معذرت - خودداری میشود و امیدوار است بتواند در مقدمه فرهنگ‌های بزرگتر این دین را ادا کند.

بدین ترتیب، امید این بود که حاصل چنین کوشش‌های ارزنده بتواند توقعی را که باید از یک فرهنگ جدید داشت، کاملاً ارضا کند؛ امّا، علی‌رغم ارزش بسیار این فرهنگ، انتقادات سازنده‌ای درباره آن وجود دارد:

ایرادی اساسی که می‌توان به این فرهنگ، مثل بسیاری دیگر از فرهنگ‌ها، وارد آورد این است که در آن، برای بسیاری از لغات، به جای تعریف مستقلشان، فقط «مترادف»ها و معادل آنها به فارسی یا عربی، و گاه ترکی و احتمالاً فرانسه، جمع‌آوری شده است؛ روشی که مراجعه‌کننده را، برای دستیابی به معانی لغات مورد نیاز، به زحمت می‌اندازد. من باب نمونه:

-ص. ۵:

آباد: معمور، دایر، برپا، ...؛ مزروع، کاشته، پر، مشحون، ممتلی، ...؛ سالم، تن درست، ...؛ بسامان، منظم؛ مرقه، در رفاه...

-ص. ۲۱۷:

ازدیاد: افزون کردن، زیاد کردن، افزودن؛ افزون شدن، زیاد شدن.

-ص. ۲۲۰:

ازلیت: دیرینگی، قدم، همیشگی، هرگز، جاودانگی؛ ازلی بودن

-ص. ۲۲۰:

ازمه: ج. زمام؛ مهارها، افسارها.

-ص. ۳۷۶:

اندوهگن: [= اندوهگین = اندهگین].

اندوهگین: [= اندوهگن = اندهگین = اندهگن] غمگین، غمناک، غصه دار.

-ص. ۳۷۷:

اندوهمند: [= اندهمند] غمگین، غمناک، اندوهگین.

اندوهمندی: غمناکی، غمگینی، اندوهناکی.

اندوهناک: اندوهگین، غمگین، غمناک.

-ص. ۴۹۸:

برتر: بالاتر، بلندتر (ماده و معنی)، اعلیٰ.

برتری: بالاتری، بلندتری؛ اولویت، رجحان.

-ص. ۵۰۴:

برزیگر: [= برزگر = برزه گر = برزکار = برزه کار] زارع، کشاورز، زراعت کننده.

-ص. ۶۲۸:

بی صبر: ناشکیبا، بی تحمل.

بی صرفه: بیفایده، بیهوده، بی نفع؛ یاوه، بی معنی.

-ص. ۱۴۲۲:

خشته: بینوا، بی چیز، تهیدست، مفلس.

- ص. ۱۴۳۰:

خطیر: ارجمند، بزرگ‌قدر، بلندمرتبه؛ بزرگ، مهم، عظیم؛ مشکل، پرخطر.

- ص. ۱۳۷۴:

حمول: بارکش؛ بردبار، شکيبا.

- ص. ۱۴۶۶:

خیاطت: [= ع. خیاطه] دوزندگی، خیاطی.

خیاطی: دوزندگی، درزی، خیاطت.

...

و در بعضی جاها که لغات تعریف شده‌اند، ایراداتی قابل ذکرند:

- در ص. ۶۲۸، لغت «بیضه‌بند» چنین تعریف شده است:

بیضه‌بند band - <bayza (beyza) b. ۱- کمربندی که بهنگام فتق بیضه بر کمر بندند. ۲- شلوار مخصوصی که در موقع ورزش‌های سخت برای جلوگیری از ضربات احتمالی بپا کنند > و در حاشیه آمده است: (فر.)
<Suspensoir.

تعریف ۲ صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چرا که بیضه‌بند ورزشکاران، شلوار نیست! باکمال تأسف، این تعریف با ارجاع به فرهنگ معین، در چاپ جدید لغت‌نامه مرحوم دهخدا (که قبل از تدوین فرهنگ معین فوت کرده است)، جلد چهارم، ص. ۵۲۳۰، نقل شده است:

بیضه‌بند [ب/بِ ضِ /ضِ ب] (امرکب) فتق‌بند. خصیه‌بند. (یادداشت مؤلف). رجوع به فتق‌بند شود. شلوار مخصوصی که در موقع ورزش‌های سخت برای جلوگیری از ضربات احتمالی بپا کنند. (فرهنگ فارسی معین).

- در ص. ۷۸۳، «پستانک» چنین تعریف شده است:

پستانک pestān-ak [پستان + ک، پس. شباهت. (ا.) ۱- ظرفی از بلور یا غیر آن شبیه پستان که مادران بی‌شیر در آن شیر ریزند و بدهان طفل نهند. ۲- ...

و در حاشیه، عکس یک شیشه‌شیر که بر سر آن «پستانک» قرار دارد، چاپ شده و ذیل آن آمده است: «پستانک».

این تعریف غلط است. چه، «پستانک» ظرف نیست که از بلور یا غیر آن باشد و لازم هم نیست که مادران بی‌شیر باشند که در آن شیر بریزند و به دهان طفل نهند.

واقعیت این است که در اینجا «پستانک» (به فرانسه *tétine*) - که امروزه معروف خاص و عام است - به غلط، به جای شیشه شیر تعریف شده است. درحقیقت، این اشتباه از خود دکتر معین نیست؛ چراکه، پیش از این، از آنجا که «پستانک» در برهان قاطع نیامده و لغتی است امروزه سخت مورد استفاده، مرحوم دکتر معین - که چاپ انتقادی و خوب و محشی برهان قاطع (تهران، ۱۳۳۵-۱۳۳۰)، مرهون مساعی اوست - به حق لازم دانسته، مثل بسیاری از لغات دیگر، آن را در حاشیه صفحه‌ای از برهان قاطع که باید در آن بیاید، ذکر کند. لذا در صفحه ۴۰۵، جلد اول، پس از «پستان» چنین آورده است:

* پستانک - بکسر اول و فتح پنجم (از: پستان + ک پسوند شباهت)، ظرفی از بلور یا غیر آن شبیه پستان که مادران بی شیر، شیر حیوان یا زنی دیگر در آن کنند و بدهان طفل نهند. لغت نامه.

در کنار این تعریف نیز، به نقل از لغت نامه، عکس یک شیشه شیر با «پستانک» آن چاپ شده و ذیل آن آمده است «پستانک». پس این تعریف و عکس در لغت نامه مرحوم دهخدا آمده است (در چاپ جدید لغت نامه، مثل سایر تصاویر در حاشیه، این عکس حذف شده است) و مرحوم دکتر معین آن را در حاشیه برهان قاطع، با ذکر مأخذ، نقل و در فرهنگش با حذف «شیر حیوان یا زنی» آن را تکرار کرده است. من هنوز دلیل و مأخذ این تعریف، یا بهتر بگویم این اشتباه، مرحوم دهخدا را نیافته‌ام. و اما مصححین چاپ جدید فرهنگ معین (چاپی که مؤسسه محترم امیرکبیر لطف کرده و اخیراً برای من ارسال داشته، به تاریخ ۱۳۷۱ است)، آن را، با حفظ عکس شیشه شیر با ذکر «پستانک» در زیر آن، چنین تصحیح کرده‌اند:

پستانک [پستان + ک، پس. شباهت.] (ا). ۱- آلتی است لاستیکی که آنرا بدهان بچه شیرخواره گذارند تا بمکد؛ ۲-...

در موارد این تعریف جدید من فقط به ذکر یک نکته بسنده می‌کنم: از آنجا که از یک فرهنگ، «خودکفایی» انتظار می‌رود - یعنی اگر به تعریف لغاتی که در آن فرهنگ برای توضیح لغتی به کار رفته است، احتیاج افتاد، باید خود آن فرهنگ جوابگو باشد - با توجه به تعریف واژه «آلت» در صفحه ۸۲:

آلت [= ع. آلة] (ا). ۱- واسطه میان فاعل و مفعول در رسیدن اثر، چون اره برای نجار؛ افزار، ابزار، ادات. ۲- سبب، مایه. ۳- عضو، اندام. ۴-

زین و برگ (اسب)، یراق (اسب). ۵ - جاند. آلت تناسلی زن و مرد. ج. آلات ...

هیچ‌یک از این معانی را نمی‌توان برای لغت «آلت» که در تعریف «پستانک» به کار رفته است، جا داد.

در ص. ۱۴۲۲، معنی عجیبی برای «خشتک» داده شده است: خشتک ... ۲- پارچه چهارگوشه زیربغل جامه. ۳- پارچه‌ای که میان دو پاچه شلوار دوزند. ۴- زیرکش جامه.

لغت هم‌ریش که در ص. ۴۳۳، به درستی، مترادف باجناق/باجناق گرفته شده، به غلط، در ص ۱۲۰۵، به عنوان مترادف جاری نیز آمده است.
واژه آپارتمان، قرضی از فرانسه (appartement)، که معروف خاص و عام است، به عنوان دو لغت مختلف، بدون ارجاع یکی به دیگری، با تعریفی عجیب، به دو شکل آپارتمان در ص. ۲۷ و اپارتمان در ص. ۱۳۲، آمده است:

آپارتمان apārtomān [فر. appartement] (ا). ۱- (معم) قسمتی از عمارت مرکب از چند اطاق و ضمایم آنها. ۲- (تد). ساختمان مجزا و مستقل.

اپارتمان apārtmān [فر. appartement] (ا). ساختمان چندطبقه، هر قسمت مجزا از یک عمارت چند طبقه که دارای وسایل کامل باشد.

بنا بر این روش ضبط و تعریف نادرست، آپارتمان دو معنی شماره‌گذاری شده دارد: ۱- در معم (= معماری)، قسمتی از عمارت ... ۲- در تد. (= تداول) ساختمان مجزا و مستقل، و اپارتمان یک معنی: ساختمان چندطبقه، هر قسمت مجزا از یک عمارت چندطبقه ...!

در ص. ۱۳۵۲، ذیل حزب hezb [ع.] (ا)، معنی ۳ چنین داده شده است:

۳- هر یک از ۱۲۰ جزو قرآن مجید.

چنین تعریفی، از یک طرف سطحی و ناقص و از طرف دیگر گمراه‌کننده است؛ چراکه از آن نتیجه می‌شود:

۱. حزب، به‌طور قطع، یک صد و بیستم قرآن مجید است.

۲. حزب مترادف جزو است؛ بنابراین، قرآن مجید ۱۲۰ جزو دارد.

چنان‌که می‌دانیم، در یک تقسیم‌بندی قدیمی و همیشه رایج، قرآن مجید به سی جزو تقسیم می‌شود و این مورد قبول همه است؛ اما در یک تقسیم‌بندی بسیار جدید، ابتدا در مصر و احتمالاً تحت تأثیر مجالس و هیئت‌های مذهبی، قرآن را برای تسهیل در ختم آن، به ۶۰ حزب تقسیم کرده‌اند. در چاپ‌های مختلف قرآن مجید، معمولاً تقسیمات به جزء (جزو) در بالای صفحات چاپ، با شماره‌های آنها، و تقسیمات به حزب در حاشیه، گاهی با شماره و گاهی بدون شماره فقط با تقسیمات هر حزب به چهار قسمت، مشخص هستند؛ برای مثال، قرآن مجید چاپ دارالقرآن وزارت ارشاد با تأیید مراکز اسلامی چند کشور عربی. اما در سال‌های اخیر، به‌خصوص برای قرائت در مجالس ختم، بعضی قرآن را در ۱۲۰ قسمت به چاپ رسانده و هر قسمت را حزب نامیده‌اند.

ابوحامد محمد غزالی در احیاء علوم الدین، کتاب هشتم (آداب تلاوة القرآن) از ربع اول (عبادات)، بعد از آنکه چهار درجه ختم قرآن را توضیح می‌دهد و از سی جزو قرآن سخن می‌گوید - که بعضی، برای ختم آن، هر روز یک جزو را قرائت می‌کنند - متذکر می‌شود که بعضی دیگر قرآن را، برای ختم آن در یک هفته، به هفت حزب تقسیم کرده‌اند و این طریقه صحابه رسول است. ابن عربی، در فتوحات المکیة، در باب ۹۶ (فی معرفة اسرار الصلوة و عمومها) از جزء قرآن و در باب ۵۳ (فی معرفة مایلی المرید علی نفسه من الاعمال قبل وجود الشیخ) از حزب سخن می‌گوید.

بدین ترتیب، حزب که از نظر لغوی به معنی پاره و قسمت است، برای آسانی تلاوت و ختم قرآن به بخشی از آن اطلاق می‌شود. مک‌دونالد^۱ در دایرة المعارف اسلام (EI)، ذیل hizb معتقد است که امکان دارد تقسیم‌بندی قرآن به ۶۰ حزب، از تأثیرات فرق مذهبی باشد؛ چه، در مصر، هر فرقه‌ای حزب نامیده می‌شد، و نیز مجلس آن که هر جمعه در تکابا و زوایا برای ذکر و تلاوت بخش‌هایی از قرآن تشکیل می‌شد. اطلاق حزب به دعا و ذکر و ورد برای مقصدی خاص، در گذشته وجود داشته که یکی از معروف‌ترین آنها حزب البحر (یا حزب الصغیر) عارف بزرگ

شاذلی است. ابن بطوطه، در رحله، ذیل «کرامه لأبی الحسن الشاذلی» متن کامل آن را آورده و متذکر شده است که شاذلی هر بار که بر کشتی سوار می‌شد، این حزب را می‌خواند؛ شاگردان او نیز هر روز این حزب را می‌خواندند. حزب البحر در فرهنگ معین، چه در بخش لغات و چه در اعلام، ذکر نشده است. در دهخدا هم به طور مستقل نیامده است. اما ذیل شاذلی، به نقل از ریحانة الادب، که سخن از تألیفات او می‌رود، «حزب البحر» ذکر شده و در حاشیه آمده است: «دعایی است که در سفر دریایی برای رفع خطر و طوفان خوانده می‌شود و به شاذلی منسوب است. رجوع شود به سفرنامه ابن بطوطه، حاشیه مترجم، ص ۱۵».

به دلیل اهمیت موضوع، بعضی از اقوال در پیرامون حزب در اینجا ذکر می‌شود: «... و الحزب: الورد، و ورد الرجل من القرآن و الصلوة: حزبه.» (ابن منظور، بی تا: یک، ۳۰۸)

«... و من المجاز قرأ حزبه من القرآن... و حزب القرآن: جعله احزاباً.» (زمخشری، ۱۳۹۹/۱۹۷۹: ۱۲۴)

«حزب بالكسر ورد و منه قرأ حزب من القرآن.» (صفی پوری، ۱۳۷۷ق.: یک، ۲۴۱)

«چهار یکی از جزو قرآن و مجموع قرآن سی جزء است؛ پس قرآن صدویست حزب باشد، یک صدویستم قرآن.» (دهخدا، لغت‌نامه، شش، ۱۹۰۸)

و شاید بیشتر تحت تأثیر این تعریف در لغت‌نامه باشد که معین و بعضی دیگر حزب را مطلقاً یک صدویستم قرآن دانسته‌اند.

- معنا و مفهوم «حزب» در بعضی از فرهنگ‌های معتبر و منابع خارجی:

«Section (dans le Coran, chacune des soixante en lesquelles le Coran est divisé)» (Kazimmirski, 1944: I, 419)

«بخش (در قرآن، هر یک از شصت بخش که قرآن بدان تقسیم شده است)» (کازیمرسکی، ۱۹۴۴: یک، ۴۱۹)

«Prière, litanie. Ainsi la prière que les enfants récitent chaque jour en quittant l'école s'appelle un hizb» (Dozy, 1967: I, 281)

«دعا، ورد. بدین ترتیب، دعایی که اطفال هر روز موقع ترک مدرسه می‌خوانند،

حزب نامیده می‌شود > (دوزی، ۱۹۶۷: یک، (۲۸)

«... حزب». (Lane, 1980: II, 559) «A sixtieth portion of the Qur-ân»

> یک شصتم از قرآن < (لان، ۱۹۸۰: دو، (۵۵۹)

مک‌دونالد در دایرةالمعارف اسلام (EI)، و بلاشرا در کتابش، مقدمه بر قرآن^۱، چاپ دوم، ص. ۱۳۷، نیز تقسیم قرآن را به سی جزء و شصت حزب می‌دانند. در ضمن، متأسفانه، در فرهنگ معین، در معانی مختلف جزو (جزء)، ص ۱۲۲۸، معنی مربوط به قرآن مجید، که از حزب رایج‌تر و قدیم‌تر است، داده نشده است. # بین صفحات ۱۴۲۸ و ۱۴۲۹ (در چاپ جدید، به اشتباه، بین صفحات ۱۴۱۲ و ۱۴۱۳) در یک تابلو، نمونه‌های خطوط نستعلیق، شکسته، ثلث، نسخ، ریحانی، رقی، دیوانی، دیوانی جلی و کوفی، با ذکر نام آنها، تحت عنوان خطوط اسلامی، با قید «مخصوص فرهنگ فارسی معین» و در تابلوی دیگر، نمونه‌های خطوط چینی، حبشی، میخی، ژاپنی و هیرگلیفی، با ذکر نام آنها، تحت عنوان خطوط شرقی، ایضاً با قید «مخصوص فرهنگ فارسی معین» داده شده است. چنین تقسیمی که در آن خطوط اسلامی جدا از خطوط شرقی انگاشته شده است، صحیح به نظر نمی‌رسد. درحقیقت این دو تابلو، فقط با یک تغییر برای خطوط نستعلیق و شکسته، عیناً از دو تابلو مخصوص المنجد عکسبرداری شده‌اند.

بین صفحات ۸۲۰ و ۸۲۱ المنجد (فی‌المثل، چاپ ۱۹۵۶) تابلویی است تحت عنوان نماذج الخطوط العربیة، با نمونه‌های خطوط الثلثی، النسخی، الفارسی، الریحانی، الرقی، الدیوانی، الدیوانی الجلی، الکوفی. در پایین تابلو، امضای خطاط و «بیروت، تموز ۱۹۵۴» به چشم می‌خورد. در فرهنگ معین این صفحه عکسبرداری شده و فقط به جای خط الفارسی با نمونه آن فالجمال البشری سیدالجمال کتبه خط نستعلیق با نمونه آن بنی‌آدم امضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند و خط شکسته با نمونه آن توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود آمده است. تابلوی دیگر المنجد بین صفحات ۴۲۰ و ۴۲۱ آن، تحت عنوان خطوط الشرقیة، داده شده است. متأسفانه، در اقتباس آن در فرهنگ معین، اشتباه بزرگی رخ داده

است: عکس صفحه، با ۱۸۰ درجه دورخوردن، از پشت چاپ و سپس نام آنها زیرخطوط ذکر شده است. بدین ترتیب، برای خواندن این خطوط باید عکس این صفحه را در آینه دید! نظیر بسیاری از صفحات مینیاتور ایرانی نوشته‌دار که خارجیانی که با خط و زبان فارسی ناآشنا هستند، آنها را از پشت چاپ کرده‌اند.

درمورد نام و تعریف گیاهان در این فرهنگ، نکات قابل ذکر بسیار است. ابتدا اصلی را یادآور شویم:

در تعریف اسامی گیاهان، با ذکر مترادف‌های آنها، حتی در یک فرهنگ عادی و معمولی، نام علمی آنها باید حتماً تا آنجا که ممکن و مقدور است، داده شود. اگر در زبان جاری و معمولی، اغلب، اسامی گیاهان، گاهی با مترادف‌های فراوانشان، دقیقاً بیانگر گیاه مشخصی نیستند، در عوض در زبان علمی، هر «گونه» گیاهی به نام دقیقی مشخص می‌شود و این یکی از فراورده‌های مهم دانشمندان گیاه‌شناس است. ساخت این زبان علمی، بر مبنای زبان لاتینی است. تشخیص گیاهان، نامگذاری آنها و تیره‌شناسی گیاهان، از کارهای دقیق یک دانشمند گیاه‌شناس است. او در برخورد با یک گیاه، آن را با گیاهی معلوم و مشخص مقایسه می‌کند؛ در صورت شباهت کامل، همان نام را به این گیاه می‌دهد و گرنه برای آن نام جدیدی برمی‌گزیند. این نامگذاری بر اصول بین‌المللی جاافتاده و یکنواختی مبتنی است. نام هر گیاه ترکیبی است از دو لغت: لغت اول، که «اسم» است، جنس^۲ آن را بیان می‌کند و لغت دوم، که «صفت» است که حتی می‌تواند مبنایش اسمی خاص باشد، گونه یا نوع^۳ آن را. معمولاً، بعد از این دو اسم، مخفف نام دانشمند نامگذار و معرف اول آن هم داده می‌شود. سپس خانواده گیاه، احیاناً بین دو قوس (پرانتر) ذکر می‌شود. برای مثال، در مورد گیاه زیر:

Vitex Agnus-Castus L. (Verbenaceae)

نوع (گونه): گیاهی است از جنس *Vitex*، از خانواده شاه‌پسند (*Verbenaceae*)، که دانشمند گیاه‌شناس لینه (*Linné*) آن را نامگذاری کرده است. نام فارسی این گیاه، پنج‌انگشت است.

1. Taxinomie

2. genre

3. espèce

در یک فرهنگ عادی باید حداکثر استفاده را از این روش دانشمندان گیاه‌شناس کرد. البته پس از نام علمی، ذکر لغات مختلف مترادف و بحث‌های فقه‌اللغوی و زبان‌شناسی جای خود را دارند. برای نمونه، در مورد پنج‌انگشت، همان‌طور که من در ص. ۳۴ کتابم، Patte-de-chat & Œil-de-rossignol شرح داده‌ام، می‌توان چنین توضیح داد:

کلمه‌ای است مرکب از پنج و انگشت. نام گیاهی است که از دیرباز توصیف یا ذکر شده است: فی‌المثل، هروی، ۵۷؛ بخاری، ۵۴۴. در عربی یا به صورت پنج‌گشت/پنج‌گشت به عاریت گرفته شده (نگاه کنید، برای مثال، به: ابن‌البیطار، یک، ۲۷۰؛ Dozy, I, 11) و یا به صورت ذوخمة اصابع، ترجمه/گرفته‌برداری (Calque) شده است (نگاه کنید، برای مثال، به: ابن‌البیطار، دو، ۱۵۲).

مترادف‌های آن: دل‌آشوب، فلفل‌بزی، شجرة ابراهیم، اثلث (نگاه کنید به: ابن‌البیطار، دو، ۱۵۲ و ۳۲۷؛ برهان، یک، ۴۲۰ و سه، ۱۲۵۵؛ مؤمن، ۱۴؛ سیدمحمدحسین، ۱۲۶؛ زاهدی، ۱۰۴۹؛ زرگری، دو، ۵۵۹؛ جزایری، یک، ۴۸). نام یونانی آن γῆνος (نگاه کنید به Carnoy, 14) به صورت آغئس یا آغیس (نگاه کنید، فی‌المثل، به: ابن‌البیطار، یک، ۹۷؛ برهان، یک، ۱۴۵؛ مؤمن، ۱۴).

در این فرهنگ، علی‌رغم کوشش‌های مرحوم دکتر معین، نام علمی بعضی از گیاهان داده نشده و در تعریف بعضی از آنها اشتباهاتی نیز رخ داده است. برای نمونه:

- در صفحه ۶۵، دربارهٔ اطرلیلال چنین آمده است:

اطرلیلال ātrilāl [معر. یو. ← اطرلیلال] (ا.) اطرلیلال (م.ه).

بدین ترتیب، در اینجا ریشهٔ اطرلیلال/اطرلیلال، یونانی فرض شده است. اما، در صفحه ۲۹۷، ذیل اطرلیلال، ریشهٔ آن بربری ذکر شده است:

اطرلیلال atrilāl [معر. بربری اطرلیلال] (ا.) (گیا) قازیاقی.

خوشبختانه در چاپ جدید، ذیل اطرلیلال، به‌جای یونانی، بربری آمده، ولی پس از (م.ه)، اضافه شده است: قازیاقی (م.ه).

در واقع، اطرلیلال/اطرلیلال، لغتی است بربری و معنی آن «پای پرنده» است.

لکلرا، مترجم الجامع المفردات الادوية والاغذية اثر ابن البيطار، نام علمی آن را *Ptychotis Verticillata* دانسته است. ابن البيطار متذکر می‌شود که در مصر آن را *رجل الغراب* می‌نامند و بعضی آن را *جزر الشيطان* می‌خوانند. دانشمندان بسیاری، چون حکیم مؤمن در تحفة حکیم مؤمن یا تحفة المؤمنین، ص ۱۴۰، و سید محمد حسین در قراپادین کبیر، ص ۴۹، آن را مترادف *غازیای* (قازایاقی) دانسته‌اند. اما قازایاقی/غازیای لغتی است ترکی، به معنی «پای‌غاز» که از مدّت‌ها پیش در فارسی به عاریت گرفته شده و نام علمی *Chenopodium Album L.* (از خانواده اسفناج/اسفنانجیان *Chenopodiaceae*) برای آن گذاشته شده است. در زمانی جدیدتر، به جای این واژه ترکی، ترجمه/گرفته‌برداری^۲ آن به فارسی به صورت پنجه‌غاز یا پای‌غاز به کار می‌رود. نام علمی *Chenopodium*، که بر مبنای یونانی $\chi\eta\upsilon$ (غاز) و $\pi'od\delta\sigma\upsilon\nu$ (پا) ساخته شده، جدیدتر از لغت ترکی است.^(۱) اما اشتباه بزرگ دیگر:

در ص. ۶۷۱، قازایاقی و اطریلال مترادف پاکلاغی *pā-kalāyī* محسوب شده‌اند و در ص. ۸۲۱، اطریلال معادل پنجه کلاغ *pānje-kalāy* معرفی شده است. در حالی که پاکلاغی/پنجه کلاغ، گیاه دیگری است: *Lamium Amplexicaule L.* از خانواده نعنا/نعنائیان/لبدیسان *Labiatae* فرانسوی *Lamier* (معین فر، ۱۹۸۸: ۳۷). - ص. ۱۳۱، در مورد تلخ شکوی *talx-šokūg* فقط با ذکر مترادفش، خبرآور، چنین آمده است:

تلخ شکوی *talx-šokūg* (امر.) (گیا.) خبرآور (م.ه.)

و، علی‌رغم تذکر (م.ه.) - علامت اختصاری «به همین ماده رجوع شود» - ذیل خبرآور، ص. ۱۳۹۷، ارجاعی به تلخ شکوی نیست.

در اینجا ضروری است توضیح داده شود:

گیاهی که نام علمی آن *Taraxacum Officinale Weber* از خانواده کاسنی *(Compositae)* است، در فرانسه *Dent-de-lion* نامیده می‌شود که در انگلیسی به صورت *Dandelion* به عاریت گرفته شده است. لغت فرانسوی و/یا انگلیسی

اخیراً در فارسی، مصاحب (۱۳۴۵: ۹۹۶)، به شکل «دندان شیر» ترجمه/اگرته برداری شده و برای نامگذاری این گیاه به کار رفته است. محققان گیاه‌شناس، چون پارسا (۱۳۲۵: سه، ۹۵)، گل گلاب (۱۳۲۶: ۲۶۳)، زاهدی (۱۳۳۷: ۹۶۸) و زرگری (۱۳۴۷-۱۳۴۵: در، ۱۵۵)، نام آن را «کاسنی زرد» و «گل قاصد»، و بعضی چون شلیمر^۱ (۱۸۷۴: ۳۴۴)، «خبرآور» ذکر کرده‌اند. مبنای لغت علمی Taraxacum، ساخته شده بر نسق لاتینی، لغت عربی «طرخشقوق» («طرشقوق»، «تلخشقوق») است که در فارسی به صورت‌های «تلخ چکوک»، «تلخ شکوک»، «تلخ جوک» به کار رفته است. اما، در حقیقت، «طرخشقوق» که از دیرباز در کتب قدیمی به کار رفته است، به گیاهی اطلاق می‌شود که نام علمی‌اش Cichorium Intybus L. (از خانواده کاسنی - فرانسه: Chicorée sauvage (کاسنی وحشی) - است. قرابت لغوی Taraxacum و «طرخشقوق» باعث اشتباه بعضی از محققان متأخر شده است و به همین دلیل «طرخشقوق» را Taraxacum Officinale دانسته‌اند (معین‌فر، ۱۹۸۸: ۵۶).

- در ص. ۱۴۶۸، در مورد خيرو، بی ذکر نام علمی‌اش، چنین آمده است:
 خيرو xīrū [= خرو، کر. [hirū] (ا.)] ۱- (گیا.) نوعی از خطمی که سرخ و سفید می‌باشد؛ خبازی، خيروج. ۲- (گیا.) گل همیشه بهار (ه.م.)، خیری.
 و در ص. ۱۳۹۶، درباره خبازی چنین نوشته شده است:
 خبازی xob(b)āzā(zī) [ع.] (ا.) (گیا.) نوعی خطمی <در حاشیه: (فر.) Mauve>؛ خطمی کوچک، پنیرک، پنیره.
 و در ص. ۱۴۶۹، در مورد خیری چنین آمده است:
 خیری xīrī [= خيرو = هیری، په. [hērīk] (ا.)] ۱- (گیا.) گل شب بو. ۲- (گیا.) گل همیشه بهار.

و در ص. ۸۲۶، راجع به پنیرک چنین آمده است:
 پنیرک panīr-ak (امر.) (گیا.) گیاهی <در حاشیه: (لا.) Malva Sylvestris> (فر.) grande mauve از تیره پنیرکیان <در حاشیه: (فر.) Malvacées> که پایاست و ارتفاعش ۳۰ تا ۶۰ سانتیمتر و دارای کرکهای دراز است که به حالت خودرو در جنگلها و اراضی غیرمزروع رویده می‌شود.
 از این تعریف‌ها چنین برمی‌آید که خبازی (مترادف پنیرک) و خیری (مترادف کل

شنببو و گل همیشه بهار)، از مترادف‌های خيرو و از اسامی ديگر آن‌اند؛ و اين در حالی است که نام علمی خيرو داده نشده است.

درواقع، لغت فارسی خيري (هيري/هيرو)، که از ديرباز در عربي وام گرفته شده است، بايد به گیاهی اطلاق شود که نام علمی اش *Cheiranthus Cheri L.* (از خانواده شب‌بو *Cruciferae*) است. چنان که ملاحظه می‌شود، همین لغت است که برای ساختن اسم علمی این گیاه به لاتینی به کار گرفته شده است. از مترادف‌های آن، شب‌بو را ذکر کرده‌اند؛ فی‌المثل بیرونی، ۱۳۷۰: ۲۴۱.

هو تعريب هيري و يقال له شب‌بو لان رائحة بالليل تسطع و منه نوع یسمی هيري ارشق؛ و قيل هو الخزامی والخزامی بالفارسیة اروانه و ما ذرابوای ای رائحة الامهات...

خبازی عربي/پنیرک فارسی را به گیاهی اطلاق کرده‌اند که نام علمی اش *Malva silvestris L.* (از خانواده پنیرک/پنیرکیان *Malvaceae*) است (برای مثال، پارسا، ۱۳۲۵: ۱، ۱۲۴؛ زرگری، ۱۳۴۷-۱۳۴۵: یک، ۲۲۹). در بعضی فرهنگ‌ها (برای نمونه، برهان، ۱۳۳۵-۱۳۳۰: چهار، ۲۳۳۹؛ رشیدی، ۱۳۳۷: دو، ۱۴۹۰؛ نفیسی، ۱۳۲۴-۱۳۱۷: ۲، چهار، ۳۹۴۲)، خيري/خيرو مترادف هشت‌دهان ذکر شده است؛ در حالی که هشت‌دهان به گیاهی اطلاق می‌شود که نام علمی آن *Aquilaria Agallocha/Aquilaria Malacoensis Lmk.* (از خانواده *Thymeleaceae*) است (- معین‌فر، ۱۹۸۸: ۷۳).

خصایص دستوری و نیز ریشه لغات، اگر شناخته شده است، در مجموع، با دقت ذکر شده است. با این حال متذکر می‌شویم:

- لغت اوج (avj (ov. -)، ص. ۳۹۹، مستقیماً معرب سنسکریت *učča* نیست، بلکه معرب فارسی اوج است؛ که، فی‌المثل، در برهان قاطع (جلد یک، ص ۱۸۱ و ۱۸۷) ضبط شده است: در اوستایی *usča/uskāt* (- معین‌فر، ۱۹۷۰: ۱۷).

- لغت خنجر *xanjar* ص ۱۴۴۲، عربي اصل نیست، بلکه لغتی است ایرانی معرب؛ در سغدی *𐭪𐭫𐭮𐭫* (همان، ص ۱۶).

- برعکس، لغت ازار *ezār* ص. ۲۱۱، مقروض از عربي است.

در نشانه‌های اختصاری «مربوط به زبان‌ها، نکات دستوری، شعب علوم و غیره»، صفحات نود و چهار - نود و نه، که بیش از ۲۰۰ نشانه آمده، نشانه «اسم»، که

بیش از همه در این فرهنگ به کار رفته فراموش شده است. اما از آنجا که نشانه‌های اختصاری با «مفهومشان» چنین داده شده‌اند:

إِأ = اسم آلت؛ إِخ = اسم خاص؛ إِصْتِد. = اسم صوت؛ إِفَا.. = اسم فاعل؛ إِمْر.. = اسم مرکب؛ إِمَص. = اسم مصدر؛ إِمَع. = اسم معنی؛ إِمَد. = اسم مفعول؛ إِمَك. = اسم مکان.

این طور نتیجه گرفته می‌شود که نشانه اختصاری اسم باید ا. باشد. ولی در استعمال آن یکنواختی لازم به کار نرفته است؛ فی‌المثل، در ص. ۲۷، برای لغاتِ (اسم‌های) آیونمان، آبه، آپارات، آپارتمان، نشانه اختصاری «اسم» ا. ولی در ص. ۷۸۲، برای لغاتِ (اسم‌های) پُست، پُست، پُست، پست، پستان، ا. است.

در ص. پنجاه و چهار، در مورد تلفظ کلمات چنین توضیح داده شده است: در کتاب حاضر ما تلفظ دقیق هر کلمه را با الفبای لاتینی معمول خاورشناسان - که در پایان مقدمه نقل خواهد شد - ضبط کرده‌ایم و تصوّر میکنیم که این طریقه از طریق دیگر سودمندتر و آسانتر باشد. در ضبط هر کلمه ما transliteration را (نمایش صورت تحریری بحروف زیان دیگر) بکار برده‌ایم نه transcription (نمایش تلفظ کلمه بحروف زبان دیگر).

و در ص. پنجاه و پنج، چنین تأکید شده است: در تلفظ کلمات عربی، ترکی، مغولی، ما تلفظ ایرانیان را ملاک قرار داده‌ایم نه تلفظ اصل را، بنابراین «ث»، «ص»، «س» بیک نحو (s) و «ذ»، «ز»، «ض»، «ظ» را هم یک جور (z)، و «ح» و «ه» را بیک شکل (h)، و «ت» و «ط» را بصورت (t) ضبط کرده‌ایم.

بدین ترتیب، معانی دو لغت فنی transliteration و transcription جابه‌جا شده است! درحقیقت، transliteration نمایش حروف، خطّ و تحریر کلمات زبانی است به حروفی دیگر، مثلاً تحریر (ضبط) خطّ فارسی، با همه حروف الفبایی آن اعم از فارسی و عربی، به خطّ منتج از لاتینی با اضافاتی، و نه transcription که صرفاً ضبط فونتیکی و تلفظ آنها است به خطّ منتج از لاتینی؛ روشی که در فرهنگ معین به کار رفته است. اما به عقیده من، در فرهنگی که، به حقّ، کلمات با املائی اصیل و درست خود آمده‌اند و با وجود نبود اختلاف تلفظی و فونتیکی فی‌المثل بین س، ص و ث، املا و تحریر کلماتی نظیر سال، صواب و ثواب چنان‌که باید

رعایت شده است و صواب و ثواب به صورت * صواب - که مطابق تلفظ آنها است - ضبط نشده‌اند، جا دارد در برگرداندن حروف آنها به خطی دیگر، transliteration (به معنی صحیح آن) از هم تشخیص داده شوند: سال sāl، صواب šavāb و ثواب .tavāb^(۳) چراکه تنها فایده آن هم برای فارسی‌زبان‌ها تشخیص مصوت‌هایی است که در خط فارسی نیامده‌اند که این کار را می‌توان با یک اعراب‌گذاری صحیح انجام داد؛ و اگر مقصود کمک کردن به مراجعه‌کنندگان ناآشنا به خط فارسی است، چه بهتر که همه حروف یک کلمه را ببینند.

در «جدول تطبیق حروف یونانی و لاتینی با حروف فارسی»، ص. صدوسه، درمورد حروف فرانسوی s و ç چنین آمده است:

حرف	معادل فارسی و زبانهای دیگر	مثال
s	س	سال (فارسی) sāl
ç	س (نظیر ç فرانسوی)	Çakyamuni ساکیامونی (سنسکریت)، نام بودا

از این توضیح ممکن است، به غلط، چنین استنباط شود که در فرانسه، بین s و ç از نظر تلفظ، اختلاف است؛ که البته چنین نیست. اما اشتباه بزرگ دیگر در این است که در ستون «مثال» که باید کلمه‌ای فرانسوی داده شود، سنسکریت çakyamuni نام بودا، با معادل آن به خط فارسی «ساکیامونی» آمده است که نتیجه آن این است که حرفی که در ترانسکرپسیون (transcription) سنسکریت با ç تحریر می‌شود، مطابق س (s) فارسی است، در حالی که چنین نیست؛ چراکه مصوت سایشی - کامی سنسکریت که بعضی در گذشته با ç و امروز با š نشان داده‌اند، معادل مصوت آلمانی ch در ich است (- رنو، ۱۹۶۱: XIII) که تقریباً معادل «ش» (š) فارسی است.

لغات زیر از لغاتی هستند که در این جلد، چه در چاپ اول و چه در چاپ‌های بعدی، از قلم افتاده‌اند:

تبادل، خاطره/خاطرات

در ص. ۸۲، در حاشیه - چه در چاپ اول، چه در چاپ‌های بعد - تصویر «آلبالوی جنگلی» و «آلبالوی تلخ» چاپ شده است ولی در متن تعریفی از آنها داده

پیرامون فرهنگ فارسی معین ۱۹۷

نشده است. همچنین در حاشیه ص. ۸۲۴، در چاپ اول، عکس پنگوئن را می بینیم که در متن از تعریف آنها خبری نیست. البته در چاپ‌های بعد، این عکس هم حذف شده است.

از اغلاط چاپی - که باید قبول کرد نادرند ولی در چاپ‌های بعد تصحیح نشده‌اند - چند نمونه زیر قابل ذکر است:

ص. ۱۷۴، ذیل اخلاق، بعد از خلق، [xo] ثبت شده است، به غلط، به جای [xolq].

ص. ۸۱۷، ذیل پنج انگشت، ذوخمسه اصابع ثبت شده است، به غلط، به جای ذوخمسه اصابع.

ص. ۱۲۸۹، حاشیه ۲، نام علمی چشم‌خروس به لاتینی *Abrus procatorius* ثبت شده است، به غلط، به جای *Abrus preicatorius*.
در ضمن:

- لغت اذن *ozon* [ع] (۱) گوش، عضو شنوایی، که در جای خود در ص. ۱۸۴ آمده است، به اشتباه، در ص. ۱۸۵، پس از اذن *ezn* عیناً تکرار شده است.
- در ص. ۷۵۶، پرندگی باید بعد از پرندگان بیاید، نه قبل از پرندوار.
- اگر لغتی معانی مختلفی دارد، همان‌طور که باید، این معانی شماره گذاری و از هم تفکیک شده‌اند؛ و اگر فقط یک معنی دارد، دیگر شماره‌ای داده نشده است. اما گاهی، به اشتباه، قبل از تعریفی واحد، شماره ۱ آمده است؛ فی‌المثل: ص. ۷۸۲، در تعریف پستان.

پی‌نوشت‌ها

۱. این نقد، اگرچه به زبان فرانسه بود، در ایران هم شناخته شد. شنیدم در همان وقت کسی آن را به فارسی هم ترجمه کرده و قصد چاپ آن را داشته است که با بیماری مرحوم دکتر معین مصادف می‌شود؛ و از آنجا که این نگرانی پیش می‌آید که خدای نکرده ایشان از انتقادهای سازنده من آزرده خاطر شود، از چاپ آن صرف‌نظر شد.

۲. برای اطلاع کامل، نگاه کنید به معین‌فر، ۱۹۸۸: ۳۷.

۳. سیستم به‌کاررفته در این مقاله (*transcription/transliteration*) مطابق است با سیستمی که در سایر نوشته‌های نگارنده، از جمله در کتاب‌های *Grammaire du persan*

(دستور زبان فارسی) و *Grammaire de l'arabe* (دستور زبان عربی) و *Phonologie quantitative du persan* (واج‌شناسی مقدراری فارسی) - هر سه از انتشارات دانشگاه پاریس - به کار رفته است.

کتابنامه

ابن البیطار، ضیاء الدین عبدالله بن احمد الاندلسی المالقی المعروف بابن البیطار. ۱۲۹۱ هـ. الجامع لمفردات الادویه والاغذیه. چاپ بولاق. تجدید چاپ. بغداد، بدون تاریخ.

ترجمه فرانسوی:

L. Leclerc: *traité des simples, Paris, 1877-1883* (Notices et extraits des Manuscrits de la Bibliothèque Nationale et autres bibliothèques, publiés par l'Institut National de France, première partie, tome 23, 25 et 26).

ابن بطوطه، ابو عبدالله محمد بن ابراهیم اللواتی، شمس الدین. ۱۳۸۴ هـ. ۱۹۶۴ م. رحله ابن بطوطه. بیروت. ترجمه فارسی: محمد علی موحد، سفرنامه ابن بطوطه، تهران، ۱۳۳۷.

ترجمه فرانسوی:

C. Defremery et B. R. Sanguinetti: *Ibn Battûta, Voyages, Paris, 1858; réimp., Paris, 1982.*

ابن عربی، محیی الدین ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد احمد بن عبدالله الحاتمی، ۱۳۲۹. فتوحات المکیة. چاپ بولاق. تحقیق و تقدیم عثمان یحیی، قاهره، ۱۹۸۵/۱۴۰۵-۱۹۹۰/۱۴۱۰ (چاپ ناتمام).

ابن منظور، ابو الفضل جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور الافریقی المصری. بی تا. لسان العرب. بیروت.

بخاری، ابو بکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری. ۱۳۴۴. هدایة المتعلمین فی الطب. به اهتمام جلال متینی. مشهد.

برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان. ۱۳۳۵-۱۳۳۰. برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران. تجدید چاپ: ۱۳۴۲.

بیرونی، ابوریحان. ۱۳۷۰. کتاب الصیدنة فی الطب. به تصحیح و با مقدمه و تحشیه عباس زریاب. تهران. ترجمه روسی از او. ای کریم اوف، تاشکند، ۱۹۷۴.

پارسا، احمد. ۱۳۲۵. تیره‌شناسی، تهران.

جزایری، غیاث الدین. ۱۳۵۶. زبان خوراکی‌ها. تهران.

دهخدا، علی اکبر. ۱۳۲۵ به بعد. لغت‌نامه. تهران. چاپ دوم از دوره جدید: ۱۳۷۷.

رشیدی، عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی. ۱۳۳۷. فرهنگ رشیدی. به تحقیق و تصحیح محمد عباسی. تهران.

پیرامون فرهنگ فارسی معین ۱۹۹

- زاهدی، اسماعیل. ۱۳۳۷. واژه‌نامه گیاهی. تهران.
- زرگری، علی. ۱۳۴۵-۱۳۴۷. گیاهان دارویی. تهران.
- زمخشری، جارالله‌ابی القاسم محمود بن عمر الزمخشری. ۱۳۹۹/۱۹۷۹. اساس البلاغة. بیروت.
- صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم. ۱۳۷۷ق. منتهی الارب فی اللغة العرب. تهران.
- عقیلی علوی خراسانی شیرازی، سید محمدحسین. ۱۳۴۹. قرابادین کبیر. تهران. از روی چاپ ۱۳۷۷ق.
- غزالی، امام ابو حامد محمد بن محمد. بی تا. احیاء علوم الدین. بیروت.
- ترجمه فارسی:
- مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، چاپ اول: ۱۳۵۱، چاپ دوم: ۱۳۶۴-۱۳۷۷.
- گل گلاب، حسین. ۱۳۲۶. گیاه‌شناسی. تهران.
- مصاحب، غلامحسن (به سرپرستی). ۱۳۴۵. دایرة المعارف فارسی. تهران.
- معین، دکتر محمد. ۱۳۷۱. فرهنگ فارسی (متوسط). دوره ۶ جلدی، چاپ هشتم. تهران. جلد اول (آخ): ۱۳۴۲.
- مؤمن حسینی طبیب، محمد. ۱۳۳۸. تحفة حکیم مؤمن یا تحفة المؤمنین. تهران.
- نفیسی، علی اکبر. (ناظم الاطباء). ۱۳۲۴-۱۳۱۷. فرنودسار یا فرهنگ نفیسی. تهران.
- هروی، موقف الدین ابومنصور علی الهروی. ۱۳۶۶. الابنیه عن حقایق الادویه. با تصحیح احمد بهمنیار. به کوشش حسین محبوبی اردکانی. تهران.
- Blachère, Régis. 1959. *Introduction au Coran*. Paris. 2^e éd., 1977.
- Carnoy, A. 1959. *Dictionnaire étymologique des noms grecs de plantes*. Louvain.
- Dozy, R. 1967. *Supplément aux dictionnaires arabes*. 3^e éd. Leyde-Paris.
- El (*Encyclopédie de l'Islam*), Leyde. 1913-1942. 2^e éd.: 1954 ss.
- Kazimirski, A. de Biberstein. 1860. *Dictionnaire arabe-français*. Paris. réimp.: Beyrouth, 1944,....
- Lane, Edward William 1863. *An Arabic-English Lexicon*. London. réimp.: Beirut, 1980.
- Moïnfar, Moh. Djafar. 1970. *Le vocabulaire arabe dans le livre des Rois de Firdausī*. Etude philologique et de statistique linguistique. Wiesbaden.
- _____ . 1973a. *Phonologie quantitative du persan*. Paris.
- _____ . 1973b. "Grammaire comparée de l'arabe et du persan", Premier fasc.: *Grammaire de l'arabe*, Paris.
- _____ . 1978. "Grammaire comparée de l'arabe et du persan",

deuxième fasc.: *Grammaire du persan*, Paris.

_____ . 1988. *Patte-de-chat & œil-de-rossignol*. Le corps et les membres dans le vocabulaire botanique en persan; illustrations de Corinne Venot Moïnfar, Nanterre.

Renou, Louis. 1961. *Grammaire sanscrite*. 2^e éd., Paris.

Schlimer, Joh. L. 1970. *Terminologie médico-pharmaceutique*. Téhéran. reproduction de l'édition de 1874.

محمدجعفر معین‌فر

استاد دانشگاه پاریس و مدیر پژوهش در C.N.R.S

